

سینسرو، جن، ۱۹۶۵ م. - Sincero, Jen

تو کله خر هستی، برو پیش پولدار می شوی / نویسنده جین سینسرو؛ مترجم نفیسه معتکف؛ ویراستار حمیده رستمی.

تهران: نسل نواندیش، ۱۳۹۶.

۲۶۹ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

۸-۸۷۷-۲۳۶-۹۶۴-۹۷۸

فیفا

عنوان اصلی: You are a badass at making money: master the mindset of wealth, 2017.

آموز مالی شخصی

Finance, Personal

خود یاری

Self-help techniques

ودسازی

Self-actualization Psychology

معتکف، نفیسه، ۱۳۳۵ - مترجم

۱۳۹۶۹ت/۱۷۹۱۲۱

۳۳۲/۰۲۴۰۱

۸۶۷۰۴۳

تو کله خر هستی برو پیش پولدار می شوی

نویسنده: جین سینسرو

مترجم: نفیسه معتکف

ویراستار: حمیده رستمی

صفحه آرا: زهرا شعبانی

طراح جلد: ندا ایمنی

ناشر: نسل نواندیش

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۱۳۹۶

شابک: ۸-۸۷۷-۲۳۶-۹۶۴-۹۷۸

ISBN: 978-964-236-877-8

کتاب‌های مورد نیاز خود را از فروشگاه انتشارات نسل نواندیش تهیه فرمایید.

نشانی فروشگاه نسل نواندیش: میدان ولیعصر - ابتدای کریمخان - پلاک ۳۰۸

تلفن: ۸۸۹۴۲۲۴۷ - ۹

www.naslenowandish.com

info@naslenowandish.com



NasleNowAndish

انتشارات نسل نواندیش

<https://telegram.me/naslenowandish>

فهرست

مقدمه	۱۱
فصل ۱. به خودت امیدوار باش	۲۱
فصل ۲. را هنوز آه در بساط نداری	۳۷
ضمیمه ۲. فصلی کوتاه ولی مهم درباره هوش خدا	۶۱
فصل ۳. پول را به من نشان بده	۷۱
فصل ۴. عالی ترین تمرین برای نتیجه دادن تلاش‌ها	۸۵
فصل ۵. نعره‌های قلب من	۱۰۵
فصل ۶. ذهن پول ساز تو	۱۲۵
فصل ۷. باور قوی و شکرگزاری	۱۵۵
فصل ۸. اقدام سرنوشت ساز: انتخاب قهرمانان	۱۷۱
فصل ۹. موفقیت در راستای خواسته‌ها	۱۹۱
فصل ۱۰. و حالا کلامی از حسابدارم	۲۱۱
فصل ۱۱. ثروت درونی تو	۲۳۳
فصل ۱۲. مقاومت	۲۴۹
فصل ۱۳. تغییر عاشق همدم است	۲۶۵

مقدمه

اگر قصد ثروتمند شدن دارید، می‌توانی ثروتمند شوی. مهم نیست که چند بار تلاش کردی و ناکام شدی، یا زمانی بود که آه در بساط نداشتی یا در وضعیتی قرار گرفتی که کارت‌های اعتباری‌ات بی‌بازگشت شدند. با وجود این، می‌توانی پولدار شوی به‌طوری که هم خودت به خواسته‌هایت برسی و هم خواسته‌های دیگران را برآورده کنی.

در ضمن، دلم می‌خواهد این نکته را هم یادآوری کنم که اگر نمی‌دانی چگونه پولدار شوی، دلیل این نیست که عیب و ایرادی در پول یکی از مطرح‌ترین مسائل زندگی است. ما همگی عاشق پول هستیم. از پول نفرت داریم، دست و دلمان برای پول می‌لرزد، به پول بی‌توجه هستیم، از دست پول کفری می‌شویم، پول را تلنبار می‌کنیم، در حسرت پول به سر می‌بریم، از پول ایراد می‌گیریم. پول مجموعه‌ای است شامل اشتیاق، سرافکندگی و شگفت‌زدگی. پول اعجازی است که به ما روحیه می‌دهد و کسب آن لذت‌بخش است.

وقتی در مورد پول فکر می‌کنم، به این نتیجه می‌رسم که پول هم مانند مسائل جنسی موجب ترس و وحشت مردم می‌شود. مردم بدون اینکه در این زمینه آموزشی ببینند، طبق آگاهی خود عمل می‌کنند و جرئت هم ندارند در این مورد با کسی حرفی بزنند، چون مقوله‌ای مناسب نیست. از طرفی پول و مسائل جنسی یکی از لذت‌های غیرقابل انکار زندگی است که موجب حیات مجدد می‌برد و از طرف دیگر، سبب‌ساز خشونت و طلاق هم هست. عدم وجود این دو مورد در یک طرف موجب شرمندگی ما است و از طرفی اگر به خواستن آن اقرار کنیم باز هم سبب مناعت‌تر می‌شویم.

خبر خوب این است که اگر تو هم مثل بیشتر مردم رابطه‌ای پر از دردسر و مشکل‌آفرین با پول نداری، این توانایی را هم داری که این مسئله را حل و دگرگون کنی تا به جای بزدلی که روزی بتوانی تمام خواسته‌هایت را برآورده کنی، از همین حالا می‌تونی این تغییر و تحول را در خودت ایجاد کنی. فقط کافی است که از موانع زندگی استغناء کنی، به انتخاب‌هایی جدید و قدرتمند دست بزنی و خواست را بر آن‌ها متمکز کنی. با عزمی راسخ به سوی ثروتمند شدن گام بردار. در این زمینه این کتاب به تو کمک می‌کند.

من آن قدر سریع وضعیت مالی‌ام دگرگون شد که هم به مات و مبهوت شدند. باور کن! وقتی من مفلس و بینوا توانستم این کار را بکنم و غم می‌توانی. اگر هم در این لحظه آه در بساط نداری، غصه نخور. اصلاً مهم نیست چون من هم تا چهل سالگی آه در بساط نداشتم. بله، تا چهل سالگی! به هر حال معمولاً مردم در چهل سالگی صاحب خانه و مال و منال هستند. حساب بانکی من در چهل سالگی صفر بود. به دلیل استرس ناشی از بی‌پولی، بین ابروهایم چین و چروکی عمیق افتاده بود و از لحاظ مالی و بانکی بی‌اعتبار بودم.

من در بیشتر ایام بزرگسالی‌ام نویسنده‌ای آزاد بودم که با کلی تلاش و صرف وقت، فقط شندرغازی عاید می‌شد. با اینکه با یک حساب سرانگشتی فهمیده بودم این شغل مرا به جایی نمی‌رساند، باز هم منکر این قضیه می‌شدم و بیشتر تلاش می‌کردم. بیشتر غرولند می‌کردم به این امید که زمانی معجزه‌ای در زندگی‌ام رخ دهد و من به پول‌وپله‌ای برسم. چون وضعی مالی‌ام درست و حسابی نبود، خودم را توجیه می‌کردم که پول سر من تمام شرارت‌هاست و پولدارها آدم‌های بدی هستند. می‌دانستم که نویسنده هستم. می‌دانستم که دلم می‌خواهد کاری فراتر از آن کنم، نه اینکه تک‌وته‌ها در ناام بنشینم و تمام روز را به نوشتن و تایپ کردن مشغول باشم. ولی بد بودم چه کار کنم و از کجا شروع کنم. هر چه تلاش می‌کردم فکرم به جایی نمی‌رسید. سال‌ها به این صورت سپری شد؛ سال‌هایی سرشار از درد و ریج و بختی. این بود سرگذشت من تا چهل سالگی که در یک پارکینگ مبدل شدم. اتاق زندگی می‌کردم و برای اینکه مبادا گذارم به دندان‌پزشک بیستد یا خیابانی اضافه برایم پیش بیاید، روش زیر را دنبال می‌کردم:

- هر چه مجانی به دستم می‌رسید می‌خوردم و می‌نوشیدم و برایم مهم نبود که به آن نیاز داشتم یا از آن خوشم می‌آمد یا نه.
- برای صرفه‌جویی پنج دلار پول پارکینگ، مسافت زیادی را با دپایه‌هایم راه می‌رفتم.
- اگر شیر آب چکه می‌کرد، به جای اینکه لوله‌کش بیاورم، دور شیر را با نوار چسبی پهن می‌پوشاندم. اگر بند کفشم پاره می‌شد، دورش را چسب می‌زدم.

اگر استخوانی از بدنم در می‌رفت، به جای مراجعه به پزشک آن را باندپیچی می‌کردم.

□ وقتی با دوستانم در رستوران قرار ملاقات می‌گذاشتم، فقط آب سفارش می‌دادم که مجانی بود و به آن‌ها می‌گفتم که سیر هستم و اشتها ندارم. ولی وقتی نان مجانی سر میز می‌آوردند، فوری در دهانم ناپدید می‌شد.

□ دادم بین خدمات تلفن و بیمه سلامتی مشغول انتخاب بودم.

□ برای خرید، از تلویزیون گرفته تا روتختی یا یک قاشق چوبی، تحقیق می‌کردم که ارزان‌ترین آن‌ها را کجا می‌توانم گیر بیاورم یا از کوبن استفاده می‌کردم. همیشه این سؤال در ذهنم بود که «آیا آنچه را نیاز دارم می‌توانم خودم درست کنم؟»

اگر به جای تمرکز مداوم بر سبزی، کاهش هزینه‌ها، پیدا کردن اجناس حراجی، پس دادن کالا و خرید کالایی ارزان‌تر، فکرم را صرف پول در آوردن می‌کردم، روزگaram سکه بود!

پول در آوردن هیچ منافاتی با تصمیم‌گیری دردمنده، خرید عاقلانه یا پیدا کردن جنس خوب در حراجی ندارد. مسئله این است که توانایی مالی باعث می‌شود فرد گزینش‌های بهتری داشته باشد. به جای اینکه قربانی شرایط شود، به خواسته‌هایش برسد. ثروتمند بودن این است که فرد وانمود کند اوضاعش باحال و عالی است. من عاشق سه هم‌اتاقم بودم که هیچ‌کدام از آن‌ها حتی جارو کردن و گردگیری هم بلد نبودند. آن‌ها به جای اینکه حواس خود را بر این مسئله متمرکز کنند که پول بیشتری در بیاورند تا آپارتمان شخصی خود را بگیرند، همیشه در وحشت بودند که مبادا

به واسطه‌ی مشکلات مالی مورد قضاوت قرار بگیرند یا اینکه به دردرسر بیفتند و از زندگی خود لذت نبرند. آن‌ها خبر نداشتند که پولدار بودن یعنی داشتن توان مالی برای رسیدن به خواسته‌ها.

توانایی بشر در توجیه، دفاع و پذیرش موارد خودخواسته احمقانه و باور نکردنی است. همه ما انسان‌ها قدرتی درونی داریم که از آن طریق می‌توانیم مواردی قابل توجیه را انتخاب و خلق کنیم. این مورد را مدام در مردمی که به تنگنا رسیده‌اند یا در رابطه‌ای زجرآور قرار گرفته‌اند، مشاهده می‌کنیم: «او به من این‌که مرا فریب داد خیلی غصه‌دار و ناراحت است. این کارش دلم را شکست. از این گذشته، جبران این کار از لحاظ عاطفی فوق‌العاده است!» این مورد را در مردمی هم می‌بینیم که از شغل خود متنفر هستند ولی با این حال به کارشان مانده‌اند: «نمی‌دانی من چقدر بدبختم. وقت ناهار که می‌شود روی لوله‌های نشینم و اشک می‌ریزم. ولی از طرفی بیمه خدمات درمانی محل کارم حرفه‌ای است...» به هر حال این جور افراد صرفاً وقت و سلامتی خود را هر چه بیشتر به هدر می‌دهند.

وقت تلف شده برای توجیه معضلی را می‌توان صرفه‌جویی وارد مصرعه و

عالی کرد.

خدا به تو لطف کرده که در این کره خاکی هستی و تو این قدرت را داری که هر آنچه بخواهی خلق کنی. پس چرا نباید یکی از والاترین، شادترین، بخشنده‌ترین و فهمیده‌ترین افراد باشی؟

بعد از گذشت چهل سال دیگر نتوانستم شنیدن ذکر «توان مالی ندارم» و «نمی‌دانم چه کنم» را از زبان خودم تحمل کنم یا در جایی آن قدر کوچک و مزخرف زندگی کنم که همزمان بتوانم در توالی بنشینم، زنگ در را جواب بدهم و نیمرو درست کنم. (گویی در یک قایق یا کپر زندگی می‌کردم.) دیگر نتوانستم ناظر پول در آوردن مردم باشم تا با آن هر کاری که دلشان می‌خواست بکنند، دوسانشان را برای شام به رستورانی گران قیمت ببرند، بیش از پنج دلار به مراکز تفریح بدهند، دور دنیا سفر کنند و کفش‌هایی استثنایی بپوشند. در اصل در حسرت این شیر زندگی بودم.

من فردی هوش، با استعداد، جذاب، مرتب و منظم بودم. پس عیب و ایراد چه بود؟ منتظر چه بودم؟ هرچند به خودم دلداری می‌دادم و خود را قانع می‌کردم که زندگی من را دربر گرفته فعلی‌ام خوب است، در ته دلم می‌دانستم که به دنبال شایسته‌تر و مهم‌تر از این هستم. به دلیل حرفه نویسندگی‌ام خبرهایی از این‌ها در روزنامه‌ها در مورد افراد موفق و پولدار به گوشم می‌خورد و در دل می‌گفتم: هی، بین! من هم می‌توانستم به اینجا برسم.

البته به جای اینکه ذوق و شوقی به خرج دهم و دست به اقدامی بزنم، فوری منصرف می‌شدم و گفتگوی درونی‌ام شروع می‌شد: *اینچه می‌توانم بکنم؟ نویسم آن‌قدرها خوب نیست که نشان دهد نویسنده‌ای خوب هستم. من مطمئن نیستم می‌خواهم چه کار کنم. تازه یک گربه هم دارم. من که نمی‌توانم او را تکمیل در کنار آنها بگذارم و دور دنیا سفر کنم.*

هرچند ماندن در وضعیت فعلی برایم راحت‌تر و امن‌تر بود، از طرفی دلم می‌خواست خودم را از این وضعیت خلاص کنم چون حال و هوایی ناجور داشتم.

بابت دست‌وپاچلفتی بودنم، بی‌عرضگی‌ام و انکار زندگی معنادار و عالی، احساس حقارت می‌کردم.

آگاهی از اینکه می‌توانستم خیلی بهتر از این‌ها باشم و از آنجا که وضعیت فعلی برایم قابل تحمل نبود، به خود تکانی دادم و سعی کردم بر ترس‌هایم و این عقیده که پول چیزی چندش‌آور است، غلبه کنم و به فکر افتادم که چگونه پولدار شوم. انجام این کار بی‌عیب و ایراد نبود ولی لااقل احساس می‌کردم که کاری منطقی و بهتر از این است که در مورد خودم آیه یأس سردهم. البته موردی پیش نمی‌آمد که خودم را تشویق کنم و فوری به بصیرت نرسیدم صرفاً دیگر تحمل غرونده‌هایم را نداشتم. سرانجام بینشی در من به‌وجود آمد. چنین بینشی ممکن است برای تو هم تلنگری باشد که از خواب غفلت بیدار شوی.

مجبور بودم با جهش‌هایی که درم را از منطقه امن به سوی جبهه‌ای ترسناک و مهم برسانم. برای مثال، من باغ‌هنگفتی را صرف‌گذراندن دوره‌های کسب‌وکاری آنلاین، استخدام مربی مهارت زندگی، ساختن وب‌سایت و بقیه امور کردم. از نظر خودم فادای حق به نظر می‌رسیدم و احساس می‌کردم که سر دیگران کلاه می‌گذارم چون کسب‌وکار جدیدم صرفاً به آموزش سایر نویسندگان مربوط می‌شد که قرار در عزم چنین کاری نکرده بودم. راه‌اندازی کسب‌وکار اینترنتی باعث شد با باغ‌هنگفتی ضرر کنم چون از مدیریت کسب‌وکار اینترنتی هیچ اطلاعی نداشتم. حتی از اینکه به مردم خبر بدهم کسب‌وکاری دارم، احساس حماقت می‌کردم. از نظر خودم انگار همه چیز را به بازی گرفته بودم و ندایی به من می‌گفت: شوخی نکن! متأسفم. واقعاً خودم هم نمی‌دانم چه می‌کنم.

ولی با اینکه برداشتن هر گام برایم ترسناک بود و می دانستم بالأخره به جایی می رسم، فکر چگونگی پرداخت وام دانشجویی و اینکه مبادا زندگی ام را هدر بدهم، کلافه ام کرده بود. الان به عنوان مربی و نویسنده ای موفق نه تنها درآمد هفت رقمی است، بلکه برای پول در آوردن کتاب می نویسم. من، جین سینسرو که سابقاً از فروشگاه ها دزدی می کردم و آدمی آس و پاس بودم، اعجازی در زندگی ام رخ داد.

یکی از باحال ترین موارد زندگی ام که خیلی سریع رخ داد این بود به محض اینکه تصمیم گرفتم از لحاظ مالی تکانی به خودم بدهم، فرصت ها و ایده های تازه و در مد به سوبم سرازیر شد. البته تمام این ها از قبل وجود داشت ولی من برای دیدن آن چشم بصیرت نداشتم. حالا به تو می گویم که همه امکانات را برای ثروتمند شدن در دست داری. فقط باید اراده کنی و دست به اقدامی بزنی. اصل مهم این است که بپذیری لازم است واقعاً، واقعاً، واقعاً خودت را به آب و آتش بزنی، آن هم بارها و بارها.

تو با این باور بزرگ شده ای که برای ثروتمند شدن باید جان بکنی، که البته در مواردی هم چنین چیزی درست است اما راز و رمز واقعی در این است که باید گام هایی بلند، مخاطره آمیز و پردردسر برداری. برای اینکه به چشم بیایی باید به کارهایی دست بزنی که قبلاً نرده ای. باید عظمت خودت را تأیید کنی. باید این خطر را بپذیری که شاید احمق به نظر برسی. تو نباید با خواسته های را به زبان بیاوری و برای کسب ثروت، متعهد به انجام آن بشی. بلکه باید با عزمی راسخ پیش بروی و اقدام کنی. خطرپذیری دردسر دارد ولی از آن دردسرهای لذت بخش است. ترس و هیجان دو روی یک سکه هستند. من دقیقاً می خواهم در مورد دردسرهایش با تو حرف بزنم ولی دردسرهایی که زندگی ات را پر بار و غنی می کند.

امیدوارم این کتاب را چندین بار بخوانی و به پیشنهادهای آن عمل کنی، به ندای قلبت گوش بدهی و با وجود ترس‌ها و تردیدهایت، به‌طور مداوم گام‌هایی بلند و شجاعانه به سوی ناشناخته‌ها برداری. من افراد زیادی را از دوست گرفته تا مراجعه‌کننده دیده‌ام که با پول کשמکش داشته‌اند. عملکرد آن‌ها درست مثل این بود که کسی جلوی بوفه غذا ایستاده باشد ولی از گرسنگی در حال مرگ باشد. پول مورد نظرت در انتظار توست. فرصت‌ها، مردم در قشرهای مختلف، ایده‌های نو، نمند شدن، همه و همه دم دست هستند. همین حالا چشمانت را باز کن و بگذار که فرصت‌های طلایی مالی وارد زندگیت شوند و تو را به اوج لذت و شادمانی برسانند.